بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 7/3/1387

بحث ما سر مفهوم سالبه جزئیه یا مفهوم جزئیه بود این مفهوم در تمام مفهوم های اصطلاحی در تمام مواردش مطرح هست إذا جاء زید وجب اکرامه ما میگیم در صورت نیامدن زید وجوب اکرام به نحو مطلق ثابت نیست به طوری که آمدن و نیامدن زید علی السویه باشد ، آمدن زید تاثیر دارد ولی ممکن است تاثیرش انحصاری نباشد در صورت آمدن زید وجوب اکرام باشد در صورت خدمت گذار بودنش در صورت سایر اوصافی که جایگزین آمدنش میشود این وجوب اکرام ثابت بشود ، ولی در مطلق زید بدون هیچ قید و شرط این وجوب اکرام نمیتواند ثابت باشد و خلاف ظاهر است،یا مثلا مفهوم لقب در مفهوم وصف ،اکرم الانسان العالم ، اگر قرار باشد مطلق انسان وجوب اکرام داشته باشد این خلاف ظاهر این مفهوم هست ،ظاهر مفهوم این هست که مطلق انسان واجب اکرام نیست البته نمیخواهیم بگیم انسانی که غیر عالم هست علی وجه الاطلاق وجوب اکرام ندارد فی الجمله وجوب اکرامی در موردش ثابت نیست که این میسازد که اصلا وجوب اکرام نداشته باشد میسازد با اینکه بعضی از افراد انسان غیر عالم وجود اکرام داشته باشد و بعضی از افرادش وجوب اکرام نداشته باشد .غایت:اکرم زیدا الی الیل زید را تا شب اکرام کن، ممکن است بعد از اینکه شب آمد تفصیل باشد بعد از آمدن شب وجوب اکرام باشد ولی فی الجمله اینکه وجوب اکرام بین شب و روز فرق نداشته باشد ،دائما زید را باید اکرام کنید ، فرض کنید بگیم احترام اباک الی اللیل خوب این خلاف این ظاهر هست احترم اباک الی اللیل در حالی که احترام پدر بطور مطلق ثابت هست این با اینجور جملات ناسازگار است ، حتی مفهوم لقب ،حتی لقبی که مفهوم ندارد مفهوم فی الجمله را ندارد،آن اگر گفتیم اکرم زیدا اگر قرار باشد مطلق انسانها واجب الاکرام باشند ،این اکرم زیدا خلاف ظاهر هست این یک مطلب، نکته ای که هست این مفهوم سالبه جزئیه یا مفهوم جزئی که تعبیر میکنیم انتفاء سنخ الحکم هست،این میگه اینجور نیست که وجوب اکرامی روی تمام افراد مثلا غیر وصف رفته باشد ،هر نوع وجوب اکرامی چه این وجوب اکرام چه وجوب اکرام دیگر ، ثبوت وجوب اکرام به هر نحوی را به نحو مطلق در غیر مورد وصف این را نفی میکند،این مفهوم فی الجمله غیر از آن تعبیر قاعده احترازیّت قیودی هست که شهید صدر تعبیر میکند که آن در واقع خاصیّت فقهی چندانی ندارد به خلاف این قاعده که کاملا خاصیّت فقهی دارد که منشأ معارضه میشود یک دلیل گفته بود اکرم الانسان یک دلیل گفته بود اکرم الانسان العالم ،معارض اکرم انسان العالم میگه انسان علی وجه الاطلاق وجوب اکرام ندارد با اکرم الانسان معارض هستند ولو تعارض بدوی،حالا ممکن بگیم جمع عرفی دارد و آن عام است و این خاص است و یک جوری جمع کنیم ،بحث این است که تعارض بدوی به هر حال بین اکرم الانسان واکرم الانسان العالم ثابت است،این اصل محطّ کلام،به نظر میرسد در اینکه مفهوم فی الجمله در خیلی موارد انسان احساس میکند و ظهور دارد و متبادر هست شاید شکی نباشد ابته یک قید و قیوداتی دارد که در موردش صحبت میکنیم، ولی اصل ثبوت اینگونه مفهوم فرض کنید و اتم الصیام الی اللیل اگر قرار باشد روزه گرفتن بعد از شب هم واجب باشد این با اتم الصیام الی اللیل خیلی کاملا خلاف ظاهر هست یا مثلا بگیم اذا جاء زید وجب اکرامه حالا زید بیاد یا نیاد وجوب اکرام براش ثابت باشد ولو وجوب اکرام دیگری ، در ظرف آمدن زید یک وجوب است در ظرف نیامدن زید هم یک وجوب دیگه داشته باشد ، در آن صورت هم این اذا جاء زید وجب اکرامه را تعبیر نمیکنند،خوب تصور میکنم اینکه وجدانا اینجاها مفهوم استفاده میشود به نحو سالبه جزئیه شاید روشن باشد عمده اش این هست که گاهی اوقات تحلیل نشده است احیانا همین را هم انکار کردن یعنی انکار نه به خاطر اینکه به وجدان مراجعه کردن احساس مفهوم نکردن نتوانستند آن وجدانیات را تحلیل کنند ، آقای صدر در مورد مفهوم شرط میگن که علتی که اشخاص مفهوم شرط را انکار کردن نتوانستند وجدانیاتشون را تحلیل کنند اصلش را انکار کردن،یک چیزی شبیه همان را اینجا میخواهیم عرض کنیم، خوب عرض کنم خدمت شما من حالا یک تحلیلل در مورد این بحث عرض بکنم ما جملاتی که داریم این جملات یک موقعی نسبت حکمیه ای که در جمله هست ،جمله نسبت خبریه است،یاخبریه ای که مستقیما خبر باشد یا انشائیی باشد که اخبار از جعلی هست که قبلا صادر شده باشد ،عرض کردیم اکثر روایتهایی که از ائمه معصومین صادر میشود اینها در مقام این نیست با این اخبار با این انشاء حکم جعل شده است فرض کن صلّوا صلوة اللیلی که امام صادق تعبیر میفرمایند این معناش این نیست که من دارم الان صلوة لیل را واجب میکنم این در واقع ارشاد هست به اینکه صلوة لیل در شریعت واجب است که امام تحلیل میکنند به آن وجوبی که در شریعت روی صلوة اللیل رفته است، اگر جمله جملهءخبریه باشد مثلا اذا جاء زید وجب اکرامه به نظر میرسد آنچیزی که خبر قرار گرفته است جزا قرار گرفته است اصل ثبوت وجوب را دارد میرساند در جلسه قبل هم اشاره کردیم،میگه در فرض آمدن زید وجوب اکرام تحقق پیدا میکند طبیعت را میخوهد بگه در این فرض محقق میشود و اینجا در مقام بیان این نیست که این طبیت به چگونه ای تحقق پیدا میکند ، نحوهء تحققش ،جعلش چه شکلی است آیا به یک جعل هست به دو جعل هست به یک ملاک هست به دو ملاک هست ملاکهایی که در افراد مختلفش هست به نسخ هستند، ممکن است فرض کنید که من میگم اکرم الانسان ،افراد انسان ملاک جداگانه داشته باشند ، میگم ایرانی را احترام کن یک عده از ایرانی ها احترامشون این هست که مسلمون هستند یک عده ایرانیها به خاطر این هست که مسلمون نیستند ولی اهل ذمه هستند و تحت سرپرستی دولت اسلامی هستند ، یک عده هم به خاطر این هست که اگر احترام نشوند پدر ما رو در می آورند، به هر ممکن جهات مختلفی داشته باشد در احترام کردن اشخاص،و اگر میگیم اکرم الانسان این درش نخوابیده که یا وجب اکرام الانسان اینکه این افراد انسانی که ما وجوب را روش بردیم یک ملاک وحدانی دارند همهء افرادش ،میتواند ملاکهای متعددی داشته باشد و مختلف باشد ،آنچیزی که این دلیل ناظر آن هست این است که وجوب اکرام روی انسان رفته است ،اما حالا ملاکش چیست نحوه جعلش چیست ،اینها را این دلیل ناظربه آن نیست ، خوب حالا که این مطلب چنین شد صحبت سر این هست که اگر ما یک قیدی زدیم گفتیم وجب اکرام الانسان العالم ، به طور معمول اگر مطلق انسان وجوب اکرام داشته باشد آن قید را نمیزنند ، اگر قرار باشد شما وجوب اکرام انسان عالم را میخواهید بیان کنید خوب وجوب اکرام مطلق انسان که ثابت است چرا آمدید این قید را زدید با این قید زدن قید هم نمیزدید وجوب اکرام انسان عالم استفاده میشد چیزهای دیگه ای هم که اراده شما به آنها تعلق گرفته بود آنها را هم بیان کرده بودید، چه نکته ای هست که میایید قید میزنید ، قید زدن فقط تنها کاری که میکند این است که بعضی از افرادی را که مورد اراده شما هستند و واجب هم هست از تحت دلیل خارج میکند ،از تحت دلیل خارج کردن آن افراد چه نکته ای دارد ، معمولا نکتهء خاصی وجود ندارد که آن افراد را خارج کنیم، ما در واقع اکرن الانسان العادل سه جور این دلیل را ما ممکن است تصور کنیم یکی اینکه میگیم اکرم الانسان العادل وجوب اکرام انسان عادل را بیان میکند وجوب اکرام انسان غیر عادل را سکوت دارد در موردش ثبوتیا و اثباتیا حرفی در موردش نمیزند، یک موقعی میگیم وجوب اکرام انسان غیر عادل را وجوبش را میرساند ، یک موقعی میگیم نسبت به انسان غید عادل عدم وجوب را میرساند ،آنی که ما انسان را قید عادل میزنیم آن معنای اولش درست است یعنی نسبت به انسان عادل حکم ثابت است نسبت به انسان غیر عادل سکوت دارد ، ما مفهوم سالبه جزئیه که میخواهیم بگیم بیشتر از این میخواهیم قائل بشویم میخواهیم بگیم نتنها سکوت دارد نسبت به مطلق نفی فی الجمله هم میکند، یعنی دلالت بر نفی الحکم دارد، اگر انسان عادل را نزده بودید آن قسمت دوم پیش میامد یعنی مطلق انسان چه انسان عادل چه غیر عادل باشد وجوب اکرام را اثبات برش کرده بودیم،شما وقتی قید میزنید دایرهء اثبات را تضییق کردید ، این مقدارش که روشن است،دایره اثبات حکم مضیّق شده است ،آن قیدی که زده میشود خود آن قید به هر حال دایره اثبات را مضیّق میکند،یعنی این دلیل منطوقش ناظر به ثبوت حکم در این فرض خاص است حالا گاهی اوقات به اولویّت ثبوت حکم در غیر آن را هم استفاده بشود ولی از منطوق خارج است ، خوب صحبت سر این هست که چه خصوصیّتی دارد چه نکته ای وجود دارد که شما دایره اثبات را مضیّق کنید ،نوعا انگیزهء خاصی نیست ،فرض این است که انسان چه عادل باشد چه عادل نباشد وچون اکرام دارد انسان عادل که میگفتید تمام مطلوباتتون را به طرف رسانده بودید ، معمولا قید در جایی هست که یک فایده ای بر آن مترتب بشود، نکته اصلی بحث ما و لمّ قضیه این هست که وجب دال بر اصل تحقق طبیعت است ،وجب خصوصیّات فردیه، مراتب وجودی خارج است ،وقتی داریم اصل تحقق طبیعت را بیان میکنیم چه خصوصیتی دارد که قسمتی از آن ، وجوب وجوب فرض این است که روی مطلق انسان رفته است ،چه نکته ای دارد که ما وجوب را که روی مطلق انسان رفته است از بعضی از افرادش خارج کنیم ،ممکن است شما بگید شاید تقیّه ای وجود داشته باشد فرض کنید میگیم سلطانی که از خدا بی خبر است انسان باید پرهیز کرد ،حکم این باشد که رفتن به دربار سلطان مطلقا مبغوضیّت دارد ولی قید از خدا بی خبر را به کار میبریم تقیهء از سلطان وقت داریم،پاسخش این هست که بحث تقیه اساسا علّتی که انسانها تقیّه میکنند خود تقیه کاشف از این هست که از این جمله اش کأنّ یک مفهومی استفاده میکند اینکه آن طرف سلطان که ما را رها میکند و امثال اینها خیلی وقتها به خاطر اینکه از این جمله فهمیده که همهء سلطانها را که من نگفتم کأنّ،بعضی سلطانها این حکم درموردش ثابت نیست و امثال اینها ، خود این معمولا تقیه به جهت مفهومی هست که از همین جملات استفاده میشود،حالا به یک تعبیر دیگه عرض بکنم اساسا اگر بحث تقیه را پیش بکشیم تقیه معمولا ظهورات را از بین نمیبرد در مراد جدی دخالت دارد شما حتی ممکن است بخاطر تقیّه یک شخص خاص را بگید که آقا شما از این آقا پیروی کنید بخاطر تقیّه،این که نصّ که از این آقا پیروی کنید،یعنی مجرد اینکه گاهی اوقات به جهت تقیه حکم در آن دایره ثابت نیست معناش این نیست که ظهور ندارد ،ممکن است ظهور هم داشته باشد ولی دلیلی که ظاهر در یک معنا هست بخاطر تقیه ما آن را به کار میبریم ، تقیّه دلیل بر نفی ظهور نیست در مواردی قطعا هم ظهور دارد ممکن است ما جمله ای را به کار ببریم به جهت تقیه و هیچ مشکلی خاصی نداشته باشد ،مجرد اینکه گاهی اوقات به جهت تقیه حکم در بعضی افراد ثابت نیست به نظر نمیرسد علاوه بر اینکه معمولا اصالة عدم تقیه جاری میشود اصالة عدم تقیه سبب میشود که این ادله در فضاهایی که تقیه آمیز نیست ظهور داشته باشد در آن عدم ثبوت حکم در غیر مورد وصف به نحو فی الجمله ،علی ای تقدیر عرض من این است که در موارد تقیه مجرد تقیه کاشف بر این نیست که انسان کلامش ظهور در یک معنایی نداشته باشد خیلی وقتها انسان کلامی را که ظهور در یک معنایی دارد ولو ظهور هم دارد به کار میبرد ولی این ظهورش معتبر نیست ،تقیه الزاما تصرف در ظهور نمیکند ،کما اینکه کلامی که صریح در یک معنا است گاهی اوقات بخاطر تقیّه بکار میبریم،و به عبارتٍ اخری اساسا در اصل بحث ظاهر قید آوردن آن این هست که این قید دخالت دارد در ثبوت حکم حالا این ظهور میتواند به جهت لغویّت عدم دخالت ناشی شده باشد یا به دلیل اینکه معمولا این قیدها را برای این می اورند که حکم در همه موارد ثابت نیست و امثال اینها و مانعی هم ندارد ، ببینید یک بحث بحث این هست که آیا اصل مفهوم سالبه جزئیه ثابت هست یا نه در این مقام نمیخواهیم بحث کنیم ،اصل ثبوت مفهوم سالبه جزئیه را به تبادر و امثال اینها میخواهیم بگیم ثابت است، بحث این هست که تحلیل واقعه که چطور انتفاء سنخ الحکم هست ما میخواهیم بگیم ظاهر وصف این است که وصف دخالت دارد نه فقط دخالت در اثبات چون در واقع جمله ای که ما میخواهیم بگیم من نمیخواهم محمول قضیه ما اخبار از وجوب نیست خود وجوب هست ،آنچیزی که محمول ما هست وجوب هست ، ظاهر این جملات این هست که شرط در آن وجوبی که محمول ما هست دخالت دارد اینکه وصف هیچ دخالت نداشته باشد در ثبوت آن محمول و در مقام اثبات فقط مضیّق بکند این خیلی خلاف ظاهر این جملات هست ، ظاهر این جملات دخالتش در اصل ثبوت آن محمول است این یک مطلب و محمول هم سنخ الوجوب است چون عرض کردیم که محمول اصل تحقق طبیعت را میخواهد بیان کند در تحقق طبیعت این دخالت دارد ، نمیخواهیم بگیم تمام الدخیل هست نمیخواهیم بگیم دخالت انحصاری دارد هیچ چیز دیگه دخیل نیست ، این دخالت دارد ، این شکلی نیست که در تحقق وجوب در تحقق این طبیعت بودن و نبودن این شیئ علی السویه باشد ، در جملات خبریه فکر میکنم تحلیلش خیلی دشوار نباشد عمدهء قضیه در جملاتی که روحش هم خبریه نیست است،طرف الان میخواهد یک وجوبی را ایجاد کند این وجوبی که ایجاد میخواهد بکند یک وجوب شخصی است ،من الان مالی را میخواهم به زید ببخشم 1000 میخواهم به پسرم بدهم خوب این بخشش و هبه انواع و اقسام هبه ممکن است تحقق پیدا کند من الان با این کاری که میخواهم تحقق ببخشم یکی از آن افراد هبه را ایجاد میکنم ایجاد مسابق با تشخص است ، من چطور میخواهم با این جمله مطلق ایجابهایی و هبه هایی که هست از غیر مطلق وصف نفی کنم ،این چه شکلی است؟پاسخ این هست که درست است اگر فرض کنید محبوب من اکرام همه علما است چه انگیزه ای هست که من بیام اکرام بعضی علما را ایجاد کنم چه نکته ای هست وقتی اراده نفس الامریهء من اعم است ، چون اکرم العالم ناظر به این نیست که ملاکش چیست این تحریک را میخواهد ایجاد کند، فرض کنید انسانهای عالم به خاطر علمشون یک وجوب اکرام دارند انسانهای غیر عالم هم بخاطر نکته دیگری وجوب اکرام دارند چه نکته ای دارد که من حالا که میخواهم ایجاب کنم ،تحریک کنم مکلف را به خصوص انسان عالم تحریک کنم ، یک نوع لغویت عرفیه اینجا وجود دارد ، این در لابلای فرمایش آقای صدر در این بحث اشاره به همین نکته شده است که متعارفا اگر افراد طبیعت همه افرادشون ملاک وجوبی داشته باشند ولو ملاکهای مختلف داشته باشند و یک سنخ نباشد ما نمیایم برای هر کدام انشاء متفاوت بکنیم ،خوب یکباره بگو ، خلاصه این است که نوعا اگر همه افراد طبیعت مراد متکلم باشد، برای ابراز این اراده و تحقق بخشیدن به این اراده با یک انشاء اقدام میکند ، انشاء های عدیده در موارد خاصی است که طرف یک عنایت های ویژه دارد یک نکات خاصی دارد که حالا نکات خاص هم عرض میکنیم که گاهی اوقات چه نکاتی ممکن است باشد ، یکسری مواردش در پاسخ سوال ، در فرد خفی و در قید غالبی ،حالا این سه مورد را در موردش صحبت میکنیم و در اینها به نظر میرسد مفهوم ولو به نحو سالبه جزئیه هم ثات نشده است ،حالا فردا در موردش صحبت میکنیم.